

## تأثیر ادبیات فارسی بر آثار یسنین شاعر بزرگ روسیه

حسین مصطفوی گرو (استادیار زبان و ادبیات روسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، نویسنده مسؤول)

[hmostafavi@um.ac.ir](mailto:hmostafavi@um.ac.ir)

مرجان عرفانیان صفار (دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات روسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران)

[erfanian.marjan@gmail.com](mailto:erfanian.marjan@gmail.com)

### چکیده

تاریخ نخستین مناسبات تجاری میان ایران و روسیه بعد از اسلام را باید در عهد سامانیان جستجو کرد. اما گسترش روابط فرهنگی بین ایران و روسیه بیشتر به اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹، یعنی به دوره قاجار بر می‌گردد. علاوه بر این ترجمه آثاری همچون نمایشنامه "اندوه اندیشیدن" (Горе от ума) اثر گریبایدوف در اوایل قرن بیستم و کتاب‌های دیگر در سال‌های بعد خود نشان از مناسبات فرهنگی دو ملت دارد. آشنایی با ادبیات روسیه در ایران در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن ۲۰ رشد به‌سزایی داشت؛ اما نقطه مقابل آن، یعنی آشنایی با ادبیات فارسی به زمان یک‌تیرین دوم بر می‌گردد. در این زمان آشنایی و گرایش ادبیات روسیه به سمت و سوی موضوعات شرقی به‌خصوص ادبیات ایران و ایران‌شناسی گسترش یافت و ترجمه‌هایی مانند ترجمه اشعار سعدی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در مجلات روسی منتشر شد. بسیاری از نویسندگان و شاعران روس به ادبیات شرق علاقه‌مند بودند که از معروف‌ترین آن‌ها می‌توان به پوشکین (A.C. Пушкин)، لرمانتف (M.Yu. Лермонтов) و تالستوی (Л.Н. Толстой) اشاره کرد. یکی از این شاعران که شیفته ادبیات ایران و به‌ویژه شاعر بلندآوازه آن، یعنی سعدی بوده است، سرگئی یسنین (С.А. Есенин) می‌باشد. در این مقاله سعی شده است، علاوه بر معرفی اجمالی این شاعر، به تجزیه و تحلیل اثر معروف وی با نام «نغمه‌های پارسی» (Персидские мотивы) پرداخته شود. این اشعار از معروف‌ترین سروده‌های شاعر است که در سال‌های ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ سروده شده است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات فارسی، ادبیات روسی، گل سرخ، نغمه‌های پارسی، غزل، یسنین.

## ۱. مقدمه

سرگئی الکساندروویچ یسنین (۱۹۲۵-۱۸۹۵) شاعر روس، در روستای کانستانتین ریازانسکی، در خانواده کشاورز چشم به جهان گشود. در غزل‌های ابتدایی وی تأثیر شاعرانی مانند نیکیتین (Никитин) و درزاوین (Г.Р. Державин) احساس می‌شود. در دوره یسنین شاعرانی برخاسته از طبقه کشاورزان و دهقانان با بهره‌گیری از مضامینی چون زندگی کشاورزان، زحمت و کار طاقت‌فرسای آنان و پیوند این زندگی با طبیعت روسیه پا به عرصه وجود گذاشتند. بنا به نظر سوکولوف آن‌ها سبک نوشتاری جدیدی را در ادبیات روسیه پایه‌گذاری نمودند و آن را "اشعار نوین کشاورزی" نام نهادند (Соколов А. 1988, с.284). از آنجایی که شاعر دهقان‌زاده و فرزند روستا بود، خود را "آخرین شاعر روستا" معرفی کرده است (Шакирова Д., 2007, с.74). برخی از منتقدان ادبی و نویسندگان روسی مانند سوکولوف معتقدند که یسنین بزرگ‌ترین شاعر دوره شوروی است که تأثیر بسیار زیادی بر فرهنگ شعر و شاعری روسیه گذاشته است (همان، ص ۲۸۹).

ماکسیم گورکی این شاعر را نه یک انسان، بلکه یک حنجره می‌داند. ایشان در ادامه چنین می‌نویسد: "سرگئی یسنین حنجره‌ای است که طبیعت آن را منحصراً برای شعر، برای بیان اندوه بی پایان کشتزارها، برای ابراز عشق به همه موجودات دنیا و عطوفتی که انسان بیش از هر موجودی شایسته آن می‌باشد، ساخته است." (Горький М., 1953, с.64). به اعتقاد میرسکی یسنین به طبیعت جان داده و آن را موجود زنده تلقی می‌کرد و خصوصیات شبیه به خصوصیات انسان برایش قائل بود. به همین جهت شاعر را جزء ایماژنیست‌ها یا تصویر سازان (Imaginst) می‌داند (میرسکی، ۱۳۷۱، ص ۳۲۸)

Улыбнулись сонные березки,    درختان توس خواب آلود، لبخند زنان  
 Растрепали шелковые косы,                                         گیسوان ابریشمین خود را پریشان کرده  
 Шелестят зеленные сережки....                                      [و] گوشواره‌های سبز رنگ خود را به صدا  
 در می‌آوردند.

یسنین از طریق ترجمه‌های پراکنده موجود در روسیه با ادبیات فارسی آشنا شد. همچنین سفر به قفقاز، گرجستان، ازبکستان و آذربایجان کمک زیادی به او در این مسئله نمود. منظومه "نغمه‌های پارسی" در نهایت سادگی و زیبایی نوشته شده است. به گونه‌ای که بختیار کویچویف این مجموعه را "گفتگوی فرهنگ‌ها" نام می‌نهد (Койчуев Б., 2011, с.3). بواسطه تدوین این اثر نام وی در ردیف شاعران بزرگی چون پوشکین، لرمانتوف به چشم می‌خورد. (همان، ص ۶).

در خصوص تاریخ سرایش «نغمه‌های پارسی» روایات مختلفی وجود دارد، مطابق با نظر کوشچکین (С. Кошечкин) یسنین در سال ۱۹۲۴ در شهر تفلیس با غزلیات فارسی آشنا شد، خاطرات نیکالای کانستانتیناویچ ورژیتسکی (Н. К. Вержбицкий) نیز گواه این دیدگاه می‌باشد (Кошечкин С., 1988, с.385).

اما دیدگاه‌های دیگری همچون بلااوساف (В. Г. Белоусов) در این زمینه وجود دارد که معتقد است شاعر از مدت‌ها قبل با ترجمه‌شاعران فارسی زبان آشنا بوده است (Белоусов В., 1968, с.16). البته به نظر می‌رسد این دیدگاه بیشتر به واقعیت نزدیک است؛ چراکه علاقه فراوان شاعر برای سفر به ایران بخصوص شیراز و تهران نمی‌تواند حاصل آشنایی چند ماهه وی با آثار غزلسرایان و شاعران ایرانی باشد. گواه این شور و اشتیاق نامه‌ای است که در ۱۷ اکتبر ۱۹۲۴ به بنی اسلافسکایا (Г. А. Бениславская) نوشته است: "در تفلیس و برای رفتن به تهران منتظر رسیدن پول از باکو هستم. اولین تلاشم برای رفتن به تهران از طریق تبریز ناموفق بود." تا ژانویه سال ۱۹۲۵ چندین نامه به این خانم می‌نویسد و در همه آن‌ها از علاقمندی خود برای رفتن به تهران و ایران یاد می‌کند. کازلوفسکی یکی از عوامل اصلی سرایش این منظومه را شیفتگی فراوان شاعر به سرزمین فردوسی، سعدی، حافظ و مولوی می‌داند (Козловский А., 1995, с.335-352).

علاوه بر آن، آثار غزلسرایان پارسی همچون حافظ که توسط فت (Фет) ترجمه شده بود و یا تأثیر ادبیات فارسی بر آثار شاعران و نویسندگان قبل از ایشان چون لرمانتوف، گریبایدوف و ... نشانگر این واقعیت است که شاعر باید از قبل، با آثار نویسندگان ایرانی آشنایی داشته

باشد. به گفته وی از معدود کتاب‌هایی که همیشه به همراه داشته و مطالعه می‌کرده است، اشعار عمر خیام نیشابوری است. بازتاب آشنایی شاعر با حکیم عمر خیام را می‌توان در یکی از اشعار مجموعه "نغمه‌های پارسی" مشاهده نمود.

Спой мне песню, моя дорогая,  
 بخوان برایم ترانه‌ای عزیزم!  
 Ту, которую пел Хаям.  
 ترانه‌ای که خیام می‌خواند  
 و در همان شعر می‌نویسد:

Я спою тебе сам, дорогая,  
 عزیزم! من خود برایت خواهم سرود  
 То, что сроду не пел Хаям...  
 آنچه را که خیام هرگز نسروده است.

بعضی از ادیبان روس همچون بلاوساف معتقدند که یسین برای اولین بار در سال ۱۹۲۰ در خیابان‌های تاشکند با شرق آشنا شد (Белюсов В., 1968, с.13)؛ اما همان‌گونه که در بالا ذکر شد این نظر نمی‌تواند درست باشد. چراکه سفر شاعر به تاشکند نه برای آشنایی با شرق بلکه برای تکمیل دانسته‌هایش در مورد شرق و مسافرت به ایران بوده است. اگرچه در ادامه خود بلاوساف با اشاره به این نکته که تاشکند به شاعر کمک کرد تا خود را در فضای ایران احساس کند، گفته‌اش را نقض می‌نماید.

اگرچه در بعضی از اشعارش این‌گونه به خواننده القاء می‌شود که شاعر حتماً سفری به ایران داشته است، اما او هیچ‌گاه نتوانست به سرزمین آرزوهایش، یعنی ایران سفر کند.

#### ۱- بررسی مجموعه اشعار "نغمه‌های پارسی"

در بین محققان اختلافاتی در خصوص تعداد اشعار این مجموعه وجود دارد. برخی تعداد آن را ۱۵ و بعضی حتی عدد ۱۶ و ۲۰ را برای آن ذکر کرده‌اند و حتی عدد ۲۰ در نامه‌شاعر به بنی اسلافسکایا آورده شده است؛ اما به نظر می‌رسد تعداد دقیق آن‌ها ۱۵ باشد. مجموعه اشعار "نغمه‌های پارسی" به گفته همسرش سوفیا آندرییونا تالستایا (Софья Андреевна Толстая) در برگزیده بهترین اشعار شاعر هستند. بنا به نظر بلاوساف اولین شعری که یسین در تفلیس نوشت، شعر "زخم کهنه‌ام بهبود یافت" (Улеглась моя былая рана...) است (Белюсов В., 1968, с.22). این شعر نشان از گفتگوی فرهنگ‌ها داشته

و به ظرافت خواننده را با فرهنگ ایرانی و شرقی آشنا می‌نماید. مفاهیمی چون چایخانه، چای پررنگ، گل سرخ، شفق، چادر سیاه که دلالت بر فرهنگ شرق دارد در این شعر بازتاب خاصی دارد.

Улеглась моя былая рана — زخم دیرینم بهبود یافت  
 Пьяный бред не гложет сердце اوهام مستی ساز قلبم را نمی‌آزارد  
 мне.  
 Синими цветами Тегерана با گل‌های آبی تهران  
 Я лечу их нынче в чайхане. اکنون در قهوه‌خانه آن‌ها را معالجه می‌کنم<sup>۱</sup>

در شعر بالا شاعر با استفاده از قید "اکنون، اینک" به خواننده چنین القاء می‌کند، گویا هم اکنون در تهران به سر می‌برد؛ در حالی که وی هیچ‌گاه نتوانست در زمان حیات خود به ایران سفر نماید. گواه این امر را می‌توان شعر "هیچ‌گاه در بسفر نبوده‌ام" دانست. در مصرع اول از ترکیب "زخم دیرین" استفاده شده است. منظور شاعر آرام و دردهایی روحی می‌باشد که وی حتی با سفر به اروپا و آمریکا همراه با آیسدورا دونکان (Айседора Дункан) نتوانست آن‌ها را التیام بخشد و در نهایت آرامش دریای پر التهاب درونش را در ساحل تهران جستجو نمود. "زخم دیرین" برای خواننده ایرانی بسیار آشناست؛ زیرا در اشعار فارسی بارها این ترکیب یا مضامینی شبیه به آن استفاده گردیده است؛ مانند: ابتهاج (ه. ا. سایه) که در مرثیه جنگل این ترکیب را به کار برده است.

خون می‌چکد اینجا هنوز از زخم دیرین تبرها. (سایه، ۱۳۶۹، ص ۱۴۷)

منظور شاعر از گل‌های آبی رنگ باید گل گاو زبان باشد؛ گلی که در قهوه‌خانه‌های تهران در سال‌های دور همراه با چای، قلیان، ترش (لیموی دم‌کرده) به مشتریان عرضه می‌شد (روزنامه "ایران"، ۱۳۸۸). حمید رضا آتش‌برآب، پژوهشگر و مترجم آثار این شاعر نیز چنین عقیده ای دارد (Аташбараб Х., 2011, с.270).

۱. برای ترجمه مجموعه اشعار نغمه‌های پارسی از ترجمه حمید رضا آتش‌برآب استفاده شده است (آتش‌برآب، ۱۳۸۸، ص ۳۹۷-۳۶۶).

باید متذکر شد که کلمه چایخانه مخصوص آسیای میانه و قفقاز است و هم اکنون نیز در آن کشورها رایج می‌باشد. از آنجایی که شاعر مدتی در آسیای میانه زندگی می‌کرده این واژه را به کار برده است، در حالیکه در فارسی به جای آن از قهوه خانه استفاده می‌شده است. پذیرایی با چای پر رنگ به جای شراب و ودکا نشان دهنده تفاوت فرهنگی بین دو کشور ایران و روسیه است.

Сам чайханщик ...,

خود قهوه چی...

Угощает меня красным чаем

مرا به چای قرمز پر رنگ

Вместо крепкой водки и вина.

به جای شراب و ودکای مرد افکن مهمان

می‌کند

ترکیب چای قرمز (красный чай) در فارسی کاربرد نداشته و ندارد. شاعر به جای شراب سرخ (красное вино) که در روسی مصطلح است از ترکیب چای سرخ یا قرمز استفاده می‌نماید.

در ابیات بعدی از واژه رز (گل سرخ) استفاده شده است که اشاره به دختران زیبا روی پارسی دارد. گل رز سمبل زیبایی و عشق در ادبیات پارسی است. اگرچه در بسیاری از اشعار فارسی "گل" به تنهایی اشاره به یار و زیبایی دارد. در ادامه شاعر، ایران را به گلستانی تشبیه نموده که گل‌های سرخ زیادی در آن می‌شکفد.

Много роз цветет в твоём саду

گل‌های سرخ زیادی در گلستان تو می‌شکفد

به نظر تارتاکوفسکی واژه گل سرخ، پایه و اساس مجموعه اشعار "نغمه‌های پارسی" را

تشکیل می‌دهد، به طوری که در ۱۵ شعر از این مجموعه ۲۰ بار تکرار شده است

(Гартаковский П., 1981, с.51).

اگرچه گل سرخ در غزلیات پارسی بسیار مورد استفاده بوده است اما مفهوم و کاربرد آن در اشعار روسی متفاوت از ادبیات فارسی می‌باشد. در روسیه نویسندگان و شاعران کمی از گل رز برای بیان زیبایی و عشق استفاده نموده‌اند. در این میان می‌توان به تردیاکوفسکی با قصیده زیبای "قصیده‌ای در مدح گل رز" (Ода в похвалу цвету розе)، ونویتینف

(Д. Веневитинов) با شعر " سه شاخه گل رز " (Три розы)، پوشکین با شعر " فواره باغچه سرای " (Бахчисарайский фонтан) اشاره کرد. در حقیقت می‌توان گفت گل رز و بلبل مخصوص ادبیات پارسی می‌باشد و استفاده آن در ادبیات جهان به عاریه از ادبیات پارسی گرفته شده است. واژه گل رز ۲۱ بار در "نغمه‌های پارسی" آمده است.

در این شعر از ترکیب "چادر سیاه" استفاده شده است. اگرچه بسیاری بر این باورند که "چادر سیاه" همان چادری است که اینک زنان ایرانی بر سر دارند، اما به نظر می‌رسد که در اینجا منظور همان "حجاب و برقع" باشد. چراکه برای چشمک زدن نیازی به کنار زدن چادر نیست بلکه کنار زدن حجاب و برقع کافی است.

Незадаром мне мигнули очи,  
Приоткинув черную чадру.

به رایگان چشمک نمی‌زنند  
و برقع نمی‌گشایند

در ادامه از ترکیب دختران بهار «девушки весенние» استفاده شده است. این ترکیب اشاره به دختران تازه به بلوغ رسیده دارد؛ و به اعتقاد شاعر دختران ایرانی بر خلاف دختران روسی در قید و بند هستند. وی برای بیان این قید و بند از واژه "زنجیر" استفاده نموده است که بر گردن سگان می‌افکنند.

Мы в России девушек весенних  
На цепи не держим, как собак,

در روسیه دختران بهار را  
با زنجیر مثل سگان نگه نمی‌داریم

شاعر در ادامه از «движение стана» «حرکت و تکان قامت و اندام» دختر پارسی یاد می‌کند که چهره‌اش به سپیدی صبح می‌ماند. در این جا منظور شاعر باید "کرشمه" و خرامیدن" باشد که به اشتباه و یا ترجمه نادرست چنین بیان شده است.

چنان کرشمه ساقی دلم ز دست ببرد  
که با کسی دگرم نیست برگ گفت و شنید

(حافظ، ۱۳۸۶، ص ۲۲۸)

در ابیات آخر این قسمت به خاطر کرشمه و عشوه یار از بخشیدن شال خراسانی و فرش شیرازی به او سخن بر زبان می‌آورد.

Ну, а этой за движенья стана,  
به تو به خاطر کرشمه‌ات







یسینین در ادامه با اشاره به این نکته که متعلق به شمال یعنی روسیه است؛ با استفاده از ترکیب "چاودارهای موج در مهتاب" تصویری از پهناوری سرزمین روسیه در ذهن خواننده ایجاد می‌نماید.

Потому, что я с севера, что ли,	من از شمال آمده‌ام شاید از این‌روست
Я готов рассказать тебе поле	که گفتنی‌های بسیار دارم برایت
Про волнистую рожь при луне.	از چاودارهای موج در مهتاب

سپس از منظر زیبایی و طبیعت، به مقایسه دو شهر شیراز و ریازان می‌پردازد و با اینکه به زیبایی شهر شیراز اعتراف می‌کند ولی باز زادگاه خود را بهتر و زیباتر از آن می‌داند و می‌توان حس میهن‌پرستی را به‌خوبی در این شعر احساس کرد. تقابل این دو شهر و مقایسه خود با سعدی در مجموعه اشعار "نغمه‌های پارسی" ادامه دارد. شاعر در شعر "هیچ‌گاه در بسفر نبوده‌ام" خود را که اهل ریازان است، شاعر شهیر و بزرگ روس معرفی می‌کند. شاعر، در شعر "دستان محبوبه‌ام" شیراز را مهد شعر ایران می‌داند و معتقد است که شعر ناب از شیراز بر می‌خیزد.

Если перс слагает плохо песнь,	اگر ایرانی شعر ناب نسراید
Значит, он вовек не из Шираза	یعنی هرگز اهل شیراز نیست.

باید یادآور شد که شهر ریازان نیز مانند شیراز زادگاه شاعران و نویسندگان بسیاری چون الکسی نویکوف (Новиков А.)، پولونسکی (Полонский Я.)، کروتیلین (Крутилин С.)، موژایف (Можяев Б.)، مارکین (Маркин Е.) و ... بوده است.

Как бы ни был красив Шираз,	شیراز اگرچه زیباست
Он не лучше рязанских раздолий.	بهتر از ریازان پهناور ما نیست.

در ابیات زیر به نظر می‌رسد که شاعر تشابه این دو شهر را در سیمای دختری شبیه به هم بیان می‌کند. شاعر در اندیشه شیراز و ریازان در اندیشه شاعر.

Там, на севере, девушка тоже,	آنجا، در شمال هم دختری هست
На тебя она страшно похожа,	بسیار شبیه تو

Может, думает обо мне... شاید در اندیشه من است ...

در شعر "هیچ‌گاه در بسفر نبوده‌ام" نیز به این امر اشاره شده است.

Напои дыханьем свежих чар, با نفس‌های جادویی تازه‌ات سرمست کن مرا

Чтобы я о дальней северянке تا برای آن دختر دور دست شمالی

Не вздыхал, не думал, не скучал. این قدر آه نکشم، دل‌تنگ و اندیشناک نباشم

(Ты сказала, что Саади) " تو گفتی که سعدی "

از بهترین سروده‌های شاعر باشد. در این شعر نام سعدی، شاعر بلندآوازه پارسی به چشم می‌خورد. از آنجایی که شاعر علاقه زیادی به سعدی و اشعار او داشته است از علاقه‌ی خود به این که همانند او باشد، سخن به میان می‌آورد.

Ты сказала, что Саади تو گفتی که سعدی

Целовал лишь только в грудь. تنها بر سینه‌های {پاک} بوسه می‌زند.

Подожди ты, бога ради, از برای خداوند، لختی درنگ کن

Обучусь когда-нибудь! روزگاری من نیز {چون او} خواهم آموخت.

نام سعدی سه بار در مجموعه اشعار "نغمه‌های پارسی" ذکر شده است. وی شدیداً از موعظه و پند و اندرز گریزان است. چراکه تنها، عشق راهبر و راهنمای اوست. عشق به شاهانه دختر ایرانی که او را فراتر از هر دختری در جهان می‌داند و در این راه حاضر است همه چیز حتی گل رز را که در نزد وی نماد عشق می‌باشد پرپر و فدای "شاهانه" نماید، تا تنها او باقی بماند.

И не мучь меня заветом, مرا به موعظه میازار

У меня заветов нет که موعظه از برای من نیست

Я б порезал розы эти, این گل‌های رز را پرپر می‌کردم

Ведь одна отрада мне — چراکه تنها شادی من در جهان

Чтобы не было на свете اینست که در جهان

Лучше милой Шаганэ. کسی بهتر از شاهانه من نماند.

علاوه بر این ایران را به صورت سرزمین "آن سوی فرات" می خوانند. سرزمینی که در آن گل های رز بهتر از دختران میرا بوده و جایگاه عشق بالاتر از هر چیزی است.

Ты пропела: «За Евфратом  
 تو نغمه سر دادی که "آن سوی فرات  
 Розы лучше смертных дев».  
 گل های سرخ بهتر از دختران میرا است".

شاعر در سال ۱۹۲۴ شعر دیگری با عنوان "هیچ گاه در بسفر نبوده ام" (Никогда я не был на Босфоре) او در این شعر به صراحت اعلام می کند که هیچ گاه به ایران سفر نکرده است.

Никогда я не был на Босфоре,  
 هیچ گاه در بسفر نبوده ام  
 Не ходил в Багдад я с караваном,  
 با کاروان به بغداد نرفته ام  
 می توان تنگه بسفر را به شعر یسینین تشبیه نمود؛ همان گونه که تنگه مزبور آسیا و اروپا را به هم وصل می کند، شعر یسینین نیز پل ارتباطی میان دنیای شرق و غرب است. شاعر در شعر فوق از رنگ های نیلی و لاجورد یاد می کند. رنگ هایی که در نزد وی نماد شادی، شفافیت، روشنی و آسایش هستند.

Я в твоих глазах увидел море,  
 در چشمان تو دریایی دیده ام  
 Полыхающее голубым огнем  
 که آتشی نیل فام از آن شراره می کشد.  
 در بیت فوق رنگ آتش عشق به رنگ نیلی و آبی تشبیه شده است. در ادبیات فارسی در شعر "عاشقانه ها و کبود" اثر مهدی اخوان ثالث رنگ کبود که نیلی می باشد به رنگ عشق تعبیر گردیده و در شعر فرخی به صورت گل کبود (نیلوفر) آمده است.

چو سیر گشت سر نرگس غنوده ز خواب  
 گل کبود فروخفت زیر پرده آب  
 (فرخی، ۱۳۶۳، ص ۱۰)

Разве ты не хочешь, персиянка,  
 آی دختر ایرانی، مگر نمی خواهی  
 Увидать далекий синий край?  
 سرزمین دور و لاجوردی مرا ببینی؟

علاوه بر شعر فوق در اشعار دیگر خود نیز مانند "در سرزمینی هستم که آبی و شاد است" از رنگ های آبی و نیلی برای بیان شادی و آرامش استفاده شده است.

Голубая да веселая страна	در سرزمینی هستم که آبی و شاد است
Честь моя за песню продана.	افتخار من فدای شعر شده است
در شعر " سرزمین لاجورد فردوسی " رنگ آبی به عنوان نماد سرزمین آرزوها به کار رفته است.	
Голубая родина Фирдуси	سرزمین لاجورد فردوسی
در شعر " طلای سرد ماه " نیز رنگ آبی توصیفی از مهربانی است.	
Хорошо бродить среди покоя	خوشا پرسه زدن میان آرامش
Голубой и ласковой страны.	سرزمینی که آبی و دلنواز است
در شعر " آسمان آبی و روشن است " رنگ نیلی بیان کننده پاکی و شفافیت می باشد.	
Воздух прозрачный и синий,	هوای پاک و آبی
Выйду в цветочные чащи.	بیشه های پر از گل زیر پای من است
در شعر " زخم دیرینم بهبود یافت " رنگ آبی توصیف کننده گل هایی است که شاعر از آنها به منظور مداوای خود بهره می برد.	
Синими цветами Тегерана	با گل های آبی (گل گاوزبان) تهران
Я лечу их нынче в чайхане.	اکنون در قهوه خانه آنها را معالجه می کنم
علاوه بر رنگ های یاد شده، رنگ های سرخ، زرد و سیاه نیز در اشعار یسنین دیده می شود. سیاه که رنگ غم می باشد برای چادر استفاده شده است.	
در این شعر شاعر ابراز می دارد که از نا آرامی زندگی خود به ایران، سرزمین شادی ها پناه آورده است.	
Я давно ищу в судьбе покоя,	دیرگاهی است که در زندگی آرامشی می جویم
И хоть прошлой жизни не клянусь,	هرچند گذشته ام را نفرین نمی کنم
Расскажи мне что-нибудь такое	پس چیزی برایم بگو
Про твою веселую страну.	از سرزمین شاد خود

وی قامتی رعنا را برای ایران متصور می‌باشد که برای فرار از اندوه سرزمین مادریش به دامن و حریم خطه‌دوست روی آورده است.

Наклонись своим красивым станом,  
На коленях дай мне отдохнуть.

قامت رعنایت را خم کن  
بگذار بر زانوانت آرامش خود را باز یابم

در این شعر نشانه‌های ایرانی همچون حنا و ابریشم، کاروان و بغداد ذکر شده است. از دیگر اشعار سروده شده در سال ۱۹۲۴، شعر "روشنای شبانگاه سرزمین زعفران" (Свет вечерний шафранного края) است که به جای چهار مصرع، پنج مصرع دارد. شاعر در واقع خراسان را که مهد زعفران در ایران می‌باشد، سرزمین زعفران می‌نامد و تنها در این شعر به ذکر نام خیام، شاعر بزرگ خراسان می‌پردازد.

این شعر بیش از همه شعرهای یسنین رنگ و بوی فرهنگ پارسی دارد. شعر عاشقانه‌ای که با غروب خورشید در خراسان شروع شده و در زیر نور ماه در شیراز به پایان می‌رسد. دو سرزمینی که خاص عاشقان، سرزمین خیام و سعدی است. سرخی ناشی از غروب خورشید که در این شعر به رنگ عشق تعبیر شده است، در دشت‌های خراسان و نور ماه در شیراز که نقش شمع را برای پروانه بازی می‌کند به همراه گل یعنی همان معشوق یا دختر پارسی در شیراز خود نمایی می‌کند.

Свет вечерний шафранного края,  
Тихо розы бегут по полям  
Спой мне песню, моя дорогая,  
Ту, которую пел Хаям  
Лунным светом Шираз осиянен,  
Кружит звезд мотыльковый рой

در روشنای شبانگاه سرزمین زعفران  
رنگ سرخ به آرامی در دشت‌ها جریان دارد  
بخوان برایم ای عزیز ترانه‌ای  
که آن را خیام سروده است.  
شیراز پوشیده از نور ماه است  
و ستارگان پروانه‌وار به دور آن در گردش‌اند.

در ادامه شاعر بر خلاف ایرانیان که چادر را امنیت و زینتی برای زن دانسته، دختر ماهرخ پارسی را مورد خطاب قرار داده و از او می‌خواهد که قرص ماه صورت خود را در پس برقع پنهان نکند. وی می‌پندارد که زنان ایرانی به‌منظور فرار از گرما و یا جلب حس دوستی دیگران،

برقع می پوشند؛ و در نهایت به بهانه کوتاه بودن زندگی به موعظه دختران ایرانی پرداخته تا از چادر به دور باشند و معتقد است پنهان کردن گونه‌های زیبایی که طبیعت به انسان عطا کرده، گناهی بیش نیست به دور باشند و معتقد است پنهان کردن گونه‌های زیبایی را که طبیعت به انسان عطا کرده گناهی بیش نیست.

Мне не нравится, что персияне	دوست ندارم که ایرانی‌ها
Держат женщин и дев под чадрой.	زنان و دختران خود را زیر چادر نگه‌دارند
Дорогая, с чадрой не дружись,	عزیزم! از چادر به دور باش
Заучи эту заповедь вкратце,	این پند کوتاه را بیاموز
Ведь и так коротка наша жизнь,	که زندگی مان کوتاه است
Мало счастьем дано любоваться.	کمتر پیش می‌آید تا از تماشای خوشبختی
Даже все некрасивое в роке	حتی تمام زشتی‌های سرنوشت را لذت ببریم
Осеняет своя благодать.	می‌توان با زیبایی درونی پوشاند
Потому и прекрасные щеки	بنابراین پوشاندن گونه‌های زیبا
Перед миром грешно закрывать,	در دنیا گناه است
Коль дала их природа-мать.	اگر مام طبیعت آن‌ها را داده باشد.

شاید شاعر نصیحت خود، مبنی بر کوتاه بودن زندگی را از اشعار شاعرانی همانند خیام یا فردوسی گرفته باشد.

جهان را نمایش چو کردار نیست بدو دل سپردن سزاوار نیست

(فردوسی، ۱۹۶۷، ص ۱۳۱)

برخیز مخور غم جهان گذران بنشین و دمی به شادمانی گذران

(خیام، ۱۳۷۳، ص ۱۵۲)

در رابطه با زیبایی درونی باید یاد آور شد که در فرهنگ اسلامی - ایرانی بارها آمده است که بداخلاقی و خوش اخلاقی به ترتیب صورت زیبا و زشت انسان را می‌پوشاند.

یکی دیگر از اشعار مجموعه نغمه‌های پارسی "طلای سرد ماه" (Золотое холодное луны) بوده، که در سال ۱۹۲۵ سروده شده است. این شعر بازتاب فلسفه زندگی از دیدگاه شاعر می‌باشد و در آن از بغداد و شهرزاد قصه‌گو نام برده می‌شود. در اینجا به انسان‌ها متذکر می‌شود به دشمنان خود مهر بورزند، تا نور سعادت بر آن‌ها بتابد و از انوار الهی بهره‌مند گردند. شاعر معتقد است که نباید زندگی را فدای مرگ کرد، زیرا در آن زیبایی‌های فراوانی وجود دارد، بنابراین باید زیست و عشق ورزید.

بغداد بسیار دورتر از اینجاست  
 Далек-далече там Багдад,  
 شهری که شهرزاد زندگی می‌کرد و آواز می‌خواند  
 Где жила и пела Шахразада.  
 تو ای رهگذر به مرده‌ها میندیش  
 Ты же, путник, мертвым не  
 внемли,  
 تنها در قلب خویش با دشمنت به مهر بیامیز  
 Помиришь лишь в сердце со  
 врагом —  
 تا نور سعادت تو را در برگیرد.  
 И тебя блаженством ошафранит.

شعر "شاعر بودن..." (Быть поэтом...) اشاره به رسالت شاعر دارد، رسالتی که شاعر با فدا کردن خود، با داغ و لگام زدن بر احساسات لطیفش، جان مردمان را با خون احساسات خویش زندگی می‌بخشد. علاوه بر این، رسالت شاعر در خواندن و بیدار کردن افراد، همانند بلبل است که اگر وظیفه خود را فراموش نماید، آوازش مضحک و نامفهوم خواهد شد. وی دردهای دیگران را در درون خود می‌ریزد و خود را چون شمع می‌سوزاند. یسینین از عشق سخن می‌راند، بنابراین در وجود او خشونت معنایی ندارد. بر اساس دیدگاه کویچویف همه شاعران از یک خون هستند. به همین خاطر مفاهیم و مضامین اصلی شاعران شرق مانند ایمان، وطن، عشق، زیبایی توسط دیگران استفاده شده و برای آن‌ها قابل فهم است.

یسینین در ادامه به حکمت حضرت محمد (ص) در قرآن مبنی بر منع استفاده از شراب اشاره دارد. علت ممنوعیت شراب از جانب پیامبر این است که انسان را از واقعیات زندگی به دور داشته و راه معرفت را بر او می‌بندد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳)؛ پس شاعر شراب می‌نوشد تا بتواند درد و رنج زندگی را که جزیی اجتناب‌ناپذیر از آن است، تحمل نماید.



Быть поэтом — это значит то же,	شاعر بودن یعنی
Кровью чувств ласкать чужие души.	با خون احساسات خویش روح دیگران را نوازش کردن
Соловей поет — ему не больно,	بلبل که می خواند، غمش نیست
У него одна и та же песня.	چون تنها یک و همان آواز را می خواند
Канарейка с голоса чужого —	قناری اگر نغمه‌ای دیگر ساز کند
Жалкая, смешная побрякушка.	دستاویزی مضحک و حقیر خواهد شد.
Магомет перехитрил в Коране,	پیامبر خدا حکمتی در قران آورده است
Запрещая крепкие напитки,	و آن منع می خوارگی است
Потому поэт не перестанет	از این روست که شاعر از نوشیدن شراب دست نمی شوید
Пить вино, когда идет на пытки.	آن هنگام که برای زجر کشیدن آماده می شود
(Воздух прозрачный и синий)	در شعر بعدی به نام "آسمان آبی و روشن است"
	ظرافت غزلیات سعدی به صدای دل‌انگیز خش خش برگ‌ها و شکوه و ظرافت ماه تشبیه شده است. در ادامه نوای آرام پری به نوای نی تشبیه شده است.
Шепот ли, шорох иль шелест —	در پیچ‌پیچ و خش خش برگ‌ها
Нежность, как песни Саади.	ظرافتی است چون غزلیات سعدی
Вмиг отразится во взгляде	و لحظه‌ای در نگاهت
Месяца желтая прелесть	شکوه زرین ماه نمایان خواهد شد
Нежность, как песни Саади	که ظرافتی همچون غزلیات سعدی دارد.
Голос раздастся пери,	نوای پری به گوش می‌رسد
Тихий, как флейта Гассана.	آرام چون نوای نی لبک حسن
	شاعر در شعر "در خراسان درهایی است" (В Хороссане есть такие двери) صدای پری را آرام، اندیشناک و لطیف توصیف می‌کند.

در خراسان پری اندیشناکی می‌زید  
صدای پری ظریف و زیباست.

پری در شعر "تولد دی دیگر" فروغ فرخزاد غمگین است اما پری یسنین اندیشناک. پری که در میان باغی پر از گل همچون گل می‌خک چشم را مجذوب خود نموده و سرآمد همه گل‌هاست. از نای هر دو پری نوایی همچون نوای نی لبک به گوش می‌رسد.

"من پری غمگین کوچکی را می‌شناسم

که در اقیانوسی مسکن دارد و

دلش را در یک نی لبک چوبین می‌نوازد

آرام آرام" (فروغ فرخزاد، ۱۳۷۷، ص ۴۱۹)

از آگوست سال ۱۹۲۵ برای شاعر کاملاً مشهود بود که دیگر نمی‌تواند به ایران سفر کند؛ و به همین علت در اشعار بعدی با ایران، سرزمین آرزوهایش وداع می‌کند. در شعر "در خراسان درهایی است" همانند شعر "سرزمین لاجورد فردوسی" (Голубая родина Фирдуси) گویی ایران وطن دوم شاعر است. شاعر در هر دو شعر به این نکته اشاره دارد که حتی در اوج بدبختی و شوربختی برای ایران خواهد سرود. خاطره‌ای خوش که تا ابد با او خواهد بود. در اشعار فوق مفهوم عشق و وطن با هم آمیخته است؛ و مضمون وداع با ایران و شاهانه، چهره محبوب شاعر در آن جای گرفته است.

Персия! Тебя ли покидаю?

ای ایران! ترکت خواهم کرد؟

Навсегда ль с тобою расстаюсь

برای همیشه با تو وداع خواهم گفت

До свиданья, пери, до свиданья,

بدرود پری سرزمین پارس، بدرود

Ты дала красивое страданье,

تو رنج زیبایی به من بخشیدی

Про тебя на родине мне петь.

راجع به تو در میهنم خواهم سرود

در هر دو گفتگو و پیوند فرهنگ‌ها به وضوح دیده می‌شود.

Голубая родина Фирдуси,

ای سرزمین لاجورد فردوسی

Ты не можешь, памятью простыв,

تو نمی‌توانی از خاطرت محو کنی

و فراموش کنی این روس صمیمی را  
 Позабыть о ласковом уресе  
 با آن چشمان اندیشناک و ساده‌اش  
 И глазах, задумчиво простых,

اگرچه فرهنگ شرق زیبا و پر از گل‌های رز است اما در بعضی موارد برای شاعر قابل درک نیست؛ همان‌گونه که خود اشاره کرده است برای فهم و درک این فرهنگ نیاز به زر و زور نیست. یسنین فرهنگ شرق را به درهایی از خراسان تشبیه کرده که توان گشودن آن‌ها را ندارد.

در خراسان درهایی است  
 В Хороссане есть такие двери,  
 که من توان گشودن آن‌ها را نداشتم.  
 Но открыть те двери я не мог

در هر دو شعر صفت شاهانه برای دختر مورد علاقه‌اش ذکر شده است.

یکی دیگر از اشعار یسنین در آگوست سال ۱۹۲۵، شعر "دستان محبوبه‌ام" (Руки милой...) است. در این شعر، شاعر به‌صراحت اشاره می‌کند که روح انسان اسیر کالبد است و روح شاعر در بند عشق. در بیت اول همانند شعر "هیچ‌گاه در بسفر نبوده‌ام" دستان محبوبه‌اش را به دو بال قو تشبیه می‌کند که بال پرواز شده و او را از دور دست‌ها به سرزمین پارس می‌آورند.

دستان محبوبه‌ام چون بال‌های قو  
 Руки милой — пара лебедей —  
 در میان موهایم غوطه می‌خورند  
 В золоте волос моих ныряют.  
 و در رؤیاهایم دستان قو مانند تو  
 И меня твои лебязьки руки  
 چونان دو بال بر من حلقه شدند  
 Обвивали, словно два крыла.

وی در ادامه به نغمه‌های عاشقانه اشاره می‌کند که انسان‌ها همانند هوا بدان نیازمندند. اعتقاد شاعر بر این است که نغمه عاشقانه چون از اعماق قلب برون می‌آید، نافذ بوده و بر قلب مخاطب می‌نشیند.

همه مردمان این دنیا  
 Все на этом свете из людей  
 نغمه عاشقانه می‌خوانند و همان را تکرار می‌کنند  
 Песнь любви поют и повторяют.

در شعر "شاعر بودن یعنی..." همچنین به این موضوع پرداخته شده است؛ همان‌گونه که بلبل با تکرار ترانه‌ای، عشق را زمزمه می‌کند، انسان‌ها نیز محتاج این زمزمه هستند.

Миру нужно песенное слово

مردمان جهان نیازمند ترانه‌ای هستند

Петь по-свойски, даже как лягушка

که آن را با صدای خویش آواز کنند...

به نظر شاعر سرنوشت انسان‌ها در ایران با عشق پیوند خورده است و ماه شهر تهران تنها به نغمه‌های عاشقانه گرمی می‌بخشد.

Жить — так жить, любить — так  
уж и влюбляться

زندگی را زنده دلی و دوست داشتن را عشق  
خوش است.

Если душу вылюбить до дна,

اگر جانت را به تمامی از بند عشق آزاد کنی

Сердце станет глыбой золотою,

قلبت قلعه‌ای از طلا می‌شود

Только тегеранская луна

اما ماه آسمان تهران

Не согреет песни теплотою.

دیگر به نغمه‌های گرمی نمی‌بخشد.

شعر دیگری که شاعر در ماه آگوست سال ۱۹۲۵ سروده است، شعر "چرا ماه این‌گونه غمگین می‌تابد..." (Отчего луна так светит тускло) می‌باشد. در این شعر غم خیانت لاله، معشوقه و محبوبه‌ای شاعر باعث گردیده تا ماه که شاهد عشق‌های زمینی است، به سرزمین خراسان غمگین و کم سو بتابد، زیرا که خیانت از طرف لاله دختر ایرانی بوده است. در این شعر سرو را که نشان استقامت، ایستادگی و آزادگی بوده، یارای ابراز خیانت لاله نیست؛ اما گل رز که مظهر عشق است و طعم خیانت را در عشق چشیده، لب به سخن می‌گشاید و خیانت معشوق را بازگو می‌کند.

Лепестками роза расплескалась,

برگ‌های گل سرخ بر زمین فرو افتادند

Лепестками тайно мне сказала:

و پنهانی به من گفتند:

«Шаганэ твоя с другим  
ласкалась,

"شاهانه تو به دیگری عشق می‌ورزد

Шаганэ другого целовала».

شاهانه تو دیگری را می‌بوسد"

Оттого луна так тускло светит, از همین روست که ماه کم سو می‌تابد

Оттого печально побледнела از همین روست که غمگین و پریده رنگ است

در شعر ما قبل آخر به نام "دل نادان از تپیدن بایست" (Глупое сердце, не бейся...) شاعر دچار یاس فلسفی گردیده و از دردها و ناکامی‌های زندگی بسیار مأیوس شده است. وی از اینکه نتوانسته به ایران سفر نماید سخت دلگیر می‌باشد.

Глупое сердце, не бейся! دل نادان از تپیدن بایست

Все мы обмануты счастьем, همه ما فریب خوردگان سعادتیم

شاعر در نهایت درمان درد خود را در عشق جستجو می‌کند. عشق به لاله و ماه به‌عنوان ناظر در این شعر نیز دیده می‌شود.

Месяца желтые чары افسون زرد ماه

Льют по каштанам в пролесь. بر درختان شاه بلوط در باریکه راه جنگلی جاریست

Лале склоняясь на шальвары, سر به زانوان لاله دارم و

Я под чадрую укроюсь. زیر چادرش چهره نهان کرده‌ام.

نگاه فلسفی شاعر به زندگی را در این شعر می‌توان مشاهده کرد. نگاهی ساده و صمیمی همراه با یاس که در نهایت با امید همراه خواهد بود.

Все мы порою, как дети همه ما چون کودکان گاه

Часто смеемся и плачем: می‌گرییم و گاه می‌خندیم

Выпали нам на свете قسمت ما در این جهان

Радости и неудачи. ناکامی و شادایست

در شعر "ای سرزمین شاد و لاجورد" (Голубая да веселая страна) شاعر سرزمین ایران را سرزمین شادی می‌نامد. در این شعر از گل و بلبل برای ابراز عشق استفاده شده است. در اینجا گل رز دختری است روس به نام هلیا و بلبل همان شاعر است که مدام ساز رسیدن به گل را کوک می‌کند و آواز عشق را سر می‌دهد.

مطابق نظر آقای آتش برآب این شعر به دختر شش ساله چاگین به نام رزا (Роза) هدیه شده است. او از آنجایی که دوست داشته هنر پیشه شود، علاقه مند بود تا او را هلیا نیکالایونا (Гелия Николаевна) به نامند. این نام هنر پیشه‌ای است که رزا به او علاقه داشته است. (Аташбараб Х., 2010, с.16)

در ادبیات پارسی گل همان معشوق و محبوب مغرور است و بلبل سمبل شیدایی است که مدام در راه رسیدن به معشوق، خود را به خطر انداخته و در فراق رسیدن به او نغمه سر می‌دهد. معشوق بر سر راه خود اگرچه گل‌های سرخ زیادی را می‌بیند اما تنها یک گل همیشه بلبل عاشق را به سمت خود می‌کشاند.

Дорогая Гелия, прости.

هلیای عزیز، مرا ببخش

Много роз бывает на пути,

گل‌های سرخ زیادی بر سر راه قرار خواهند گرفت

Но одна лишь сердцем

اما تنها یک گل سرخ بر دل می‌نشیند.

улыбнется

#### نتیجه

- همه این اشعار را شاعر طی سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۵ در سفری که به باکو، تفلیس و باتومی داشت، سروده است. سرزمین پارس برای شاعر، کعبه غزلیات کلاسیک به شمار می‌رفت. دیدار ایران به خصوص شهر شیراز شهر گل‌های سرخ و شهر شاعران بزرگ ایران جزو آرزوهای شاعر بود که هرگز به تحقق نپیوست.

- شاعر با الهام از غزلیات فارسی در اشعار خود صراحتاً از عشق به دختری پارسی یاد کرده و در اشعار خود از نشانه‌های فرهنگ ایرانی و شرقی همچون بلبل و گل سرخ، حنا، ابریشم، شهرزاد، پری، چایخانه، نی‌لبک حُسن، چادر، کاروان، و شاعران پارسی همچون خیام، سعدی، فردوسی و شهر شیراز و خراسان استفاده می‌کند.

- میهن‌پرستی در تک‌تک اشعار شاعر موج می‌زند؛ حتی زمانی که شیراز و یا خراسان را

می‌ستاید.

- یکی از ویژگی‌های مخصوص این اشعار "تک‌گویی" (МОНОЛОГИЧНОСТЬ) است. تک‌گویی در واقع شکلی از کلام است که گوینده خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و از موارد متمایز آن با دیالوگ، می‌توان به گستردگی مضامین مورد استفاده اشاره کرد. تفاوت مونولوگ یسنین با دیگران در این است که یسنین در واقع افکار و احساسات نهانی خود را بی‌پرده برای خواننده به‌عنوان دوست بیان می‌کند.

- در این مجموعه به‌خوبی از ابزارهایی چون رنگ‌ها برای بیان احساسات و افکار درونی خود استفاده کرده است. وی با بهره‌گیری از این صفات توانسته است مفاهیم فرهنگی را به‌خوبی منتقل نماید.

- اگرچه شاعر در زمره شاعران ایماژنیست به‌شمار می‌رود، اما در این مجموعه اشعار تلاش نموده است تا از این سبک فاصله بگیرد و با دادن آهنگ به کلام خود و نیز سادگی و صمیمیت، مفاهیم مورد نظر را منتقل نماید.

#### کتابنامه

- آتش‌برآب، حمید رضا. (۱۳۸۸). عصر طلایی و نقره‌ای شعر روس. تهران: نشر نی
- ه. ا. سایه. (۱۳۶۹). آینه در آینه (برگزیده شعر به انتخاب محمدرضا شفیعی کدکنی). تهران: نشر چشمه
- خرمشاهی، ب. (ویراستار). (۱۳۷۳). رباعیات خیام با تصحیح، مقدمه و حواشی محمد علی فروغی و قاسم غنی. تهران: انتشارات ناهید.
- فروغ فرخزاد. (۱۳۷۷). دیوان اشعار (با مقدمه بهروز جلالی). تهران: انتشارات مروارید
- حافظ. (۱۳۸۶). دیوان اشعار (با مقدمه دکتر جعفر یاحقی). مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی
- دیوان حکیم فرخی سیستانی. (۱۳۶۳) به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات زوار
- روزنامه ایران. (۱۳۸۸/۱۱/۸). قهوه‌خانه‌های تاریخی تهران.
- شاهنامه فردوسی. (۱۹۶۷). تصحیح متن باهتمام رستم علییف زیر نظر ع. نوشین. مسکو: انستیتو ملل آسیا
- مکارم شیرازی. (۱۳۷۳). ترجمه قرآن. قم: دارالقرآن الکریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی
- میرسکی، د.س. (۱۳۷۲). تاریخ ادبیات روسیه. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: امیرکبیر

- Аташбараб Х., Автореферат диссертация: Русская литература в Иране: цикл «Персидские мотивы» С.А. Есенина, Москва, 2010.
- Аташбараб Х. Персидские мотивы в Иране. Москва – Константиново – Рязань, 2011.
- Белоусов В.Г. Персидские мотивы. М.: Знание, 1968.
- Горький М., Собр. соч.: В 30 т: Т.17. М.: Государственное издательство художественной литературы, 1953.
- Гусейнов Ч. Самая большая скорость – скорость жизни. «Азер – Медия», М., 2003.
- Койчуев Б.Т. «Персидские мотивы» С.А. Есенина: диалог культур. Учебно-научное пособие.- Б.: КРСУ, 2011
- Козловский А.А. Комментарии // Есенин С. ПСС. М., 1995. Т.1
- Кошечкин. С. Жизнь Есенина. Рассказывают современники. М.:Правда. 1988.
- Соколов А.Г., История русской литературы, конца 19 – начала 20 века, Москва, Высшая школа, 1988.
- Тартаковский П. Свет вечерний шафранного края ..., Ташкент, 1981
- Шакирова Д.Р. Язык и стиль «Персидских мотивов» Сергея Есенина, Вестник ТГГПУ. 2007. №1(8)